

## فرهنگ و ادب\*

محمد محیط طباطبایی

ادب و فرهنگ دو کلمه فارسی دری اصیل اند که ظاهر ترکیب جزئی و لفظی آنها دور از هم، ولی در مدلول و مفهوم با یکدیگر ارتباط معنوی کامل دارند.

کلمه ادب بنا بر آنچه به تحقیق پیوسته است، در اوائل سده دوم هجری براساس نیازمندی زمان از زبان فارسی به زبان عربی درآمده، نخست در آثار ابن مقفع به کار رفت و سپس جای خود را به سرعت در قلمرو معنوی وسیعی از آثار عربی گشود تا آنجا که غالب فنون معنوی و تربیتی و اخلاقی را در زیر عنوان علوم و فنون ادبی جمع آوری کرده و در برابر شعبه‌های علوم فلسفی و شرعی و ریاضی و طبیعی، به نام فنون ادبی در عرصه پهناوری عرضه داشته است. لفظ ادب از نظر سبک‌شناسی لغوی چون شبیه به اصول الفاظ ثلاثی عربی بوده است، در ضمن تعریف (یا عربی شدنش) صورت اصلی فارسی خود را چندان تبدیل و تغییر نداده و همان ریشه ارتباط را تا حدی محفوظ و نمودار داشته است که برخی خاورشناسان کلمه دبستان فارسی به معنی مکتب و کتاب

---

\* . آینده، سال ۱۷، شماره ۴، فروردین تا تیرماه ۱۳۷۰.

را صورتی منقول از ادبستان مرکب به شمار آورده‌اند.

حال اگر فرض شود که صیغه ادب را از کلمه «ادیب» (صفت فاعلی) گرفته‌اند: ناگزیر «پ» «ادیب» فارسی در این مورد به «ب»ی ادیب قلب شده است و اگر ادب را از ادب (جمع نما) گرفته باشند، حرف «واو» در «آدو» یا «آدوین» پهلوی مبدل به «ب» شده است.

قبول این نکته که ریشه ادب در همین معنی به صورت «تأدیب» در حدیث منسوب به حضرت محمد رسول(ص) دیده می‌شود و خود قرینه به دست می‌دهد که کلمه «ادب» مانند الفاظ «فیل» (معرب پیل) و «آبایل» (جمع آبله مستعرب) و «سجیل» (منقول از سنگ گل یا زگیل) و بسیاری از الفاظ دیگر فارسی قبل از ظهور اسلام به وسیله ایرانیان مهاجر به یمن و سواحل دیگر عربستان، به زبان عربی راه یافته و از مرحله قبول محلی بدانجا رسیده‌اند که احیاناً در قرآن کریم و حدیث نبوی هم در حجاز به کار رفته است.

کلمه فرهنگ را که در لغت نامه‌های مشترک زبان عربی و فارسی به کلمه «ادب» معرب یا مستعرب و یا عربی جدید تفسیر می‌کنند، کلمه‌ای است مرکب از دو ریشه لغوی «فر» و «هنگ» که هر دو کلمه مفید معنی بالش و کشش و برجستگی و مفاهیم صوری و معنوی نزدیک بدین معنی می‌باشند.

کلمه «فر» که در همین ماده اشتقاق وارد است نظایری مانند فرا و فره و برو ابر و ور و پر و بال دارد که هر یک به نحوی و در موردی مفید معنی علو صوری و معنوی بوده‌اند و از ترکیب آنها با کلمه‌های فارسی دیگر غالباً کلمه‌های مرکب دیگری بوجود آمده است که همچون لفظ «فرهنگ» مفهوم برتری یا علو صوری و معنوی را از خود نشان می‌دهند.

اما کلمه «هنگ» که علی‌الظاهر مفید مفهوم قصد و اراده و توجه و پیشرفت است، مانند «هنج» و «انگ» دری و «ئنگ» اوستایی در اصل دیرین‌خود، افاده مفهوم کشش در جهت پیشرفت را می‌کند و از ترکیب آن با «فر» مفهوم آموزش و پرورش و دانش و شناخت و مفاهیم کلی و جزئی دیگری در همین زمینه برتری معنوی تعبیر می‌گردد. باید در نظر گرفت که «هنگ» از ترکیب کلمه‌های «هنگام» و «هنگامه» و «هنگفت» نیز همین‌گونه مفاهیم را به خاطر می‌آورد که با مدلول «هنگ» فرهنگ خالی از پیوستگی نمی‌باشد. زیرا در همه آنها مفهوم حرکت و کشش به نحو مشابهی جلوه می‌کند.

بعید نیست که «هنگ» در نامهای شهر هنگمتان (همدان) و جزیره «هنگام» و روستای «هنجن» تابع ولایت نطنز، هم از ترکیب با «آم» مقلوب از «آب» یا «آن» پسوند مکانی، همان مفهوم برجستگی و سرکشی اصلی خود را حفظ کرده باشد.

«هنگ» که در صورت «هخت» و «هیخت» و «هت» در همان مفهوم اصلی خود با «فر» که ترکیب می‌شود، افاده معنی آموختن و مفهوم شبیه آن را می‌کند. عجب است که صورت «هد» مقلوب از «هت» در ترکیب «هدنگ» و «هدنج» هم مفهوم تیزرو را در اسب می‌رساند که با معنی هنگ اصلی خود چندان اختلاف‌جهتی ندارد.

«تک» به معنی سرعت در حرکت باز نظیر این معنی را در خاطرها می‌نشانند ولی کلمه «فر» را در ترکیبی از «هد» هنوز در کلمات فارسی معمول ندیده و نشنیده‌ام.

مگر اینکه «فرهد» و «فرهود» عربی را همچون کلمات «فروز» و «فرمان» و

«فرند» که در زبان عربی برای هیچ‌یک از آنها نمی‌توان ریشه مسلم عربی و یانظیری سامی تبار از آشوری و سریانی یافت، و ناگزیر باید آنها را هم الفاظ معربی‌شناخت که نظیر از ترکیب «فر» با «هد» و «مان» و «ند» به وجود آمده‌اند و در مورد مفهومی نه چندان نزدیک یا دور از مفهوم «هنگ» و فرهنگ در الفاظ معرب زبان عربی راه یافته‌اند.

قضا را کلمه «فرهت» معرب را هم اینک می‌توان در نامهای شخصی و اعلام عربی متداول در کشورهای مغرب شمال افریقا یافت که کاملاً صورت و تلفظ «فرهت» مقلوب از فرهنگ را حفظ کرده است.

در زبان پهلوی قبل و صدر اسلام همین صیغه دری معهود از کلمه فرهنگ را می‌نگریم که در کارنامه اردشیر بابکان در قالب ترکیبی «فرهنگستان» به کار رفته است و از آن مفهوم «تربیت و تعلیم» افاده و استفاده می‌شود.

فرهنگ چنانکه از مفهوم ساده و ابتدایی آن می‌توان دریافت به معنی آموختن آداب و رسوم زندگانی فرد برای صلاحیت همزیستی و همراهی بادیگران است و شامل مفهوم جامعی می‌گردد که نظیر آن را در معنی کلمه «رفتار» فارسی یا «اخلاق» عربی در می‌یابیم. شاید به همین مناسبت بوده که کلمه «هوخ» پهلوی را هم به کلمه مرکب «رفتار نیک» در فارسی دری ترجمه کرده و به کار برده‌اند.

از ایراد همین مثال «هوخ» نکته دقیق لغوی دیگری را می‌توان استنباط کرد زیرا جزو «خت» مرکب با «هو»ی پهلوی در «هوخ» همان «هت» نظیر «هنگ» «خت» که در اصل خود مانند «هنگ» و «انگ»<sup>(۱)</sup> نوعی از کشش صوری و معنوی را می‌رساند، خود هم مانند کلمه «ادب» به زبان عربی درآمده و کلمه

«خط» را بدان زبان بخشیده باشد که به معنی رسم و خط کشیدن و امتداد راه به کار می‌رود. و آنگاه رابط معنوی میان دو صورت «خط» و «خت» همانا مفهوم کشتی است که معانی «تنگ» «هنگ» و «هخت» و «انگ» را نظیر «هت» به وجود آورده است.

برخلاف کلمه ادب که صورت معرب آن وقتی دوباره به زبان فارسی دری برگشت و در زبان شعر و نثر به کار رفت، دیگر در زبان تکلم عادی، مفهوم مشخصی نداشت و بطور کلی و مبهم بر علم و دانش و معرفت و حتی عقل هم دلالت می‌کرد، کلمه فرهنگ علاوه بر ارائه موارد مختلف معنی ادب، معانی دیگری را هم در برمی‌گرفت. از جمله شامل اسم کتاب لغت زبان فارسی هم گردید و از سده یازدهم هجری این کلمه جای کتاب لغت‌نامه فارسی را گرفت. شاید فرهنگ جهانگیری و پس از آن فرهنگ رشیدی و برهان قاطع در تعمیم این اصطلاح جدید نسبتاً اثر مهمی داشته باشند.

آخرین معنی که محمدحسین برهان تبریزی برای فرهنگ در کتاب لغت خود ذکر کرده ولی در لغت‌نامه‌های پیش از تألیف برهان و لهجه‌های دیگر زبان فارسی هنوز نظیر این معنی را ندیده‌ام، مفهوم لوله یا تنبوشه سفالی برای کاریز آب در دهانه قنات می‌باشد.

بعید نیست این معنی سابقاً در محلی و لهجه‌ای متداول بوده است و شاید در اثر جستجوی کامل و شامل اکنون هم بتوان آن را یافت. زیرا ابریق سفالی نظیر آفتابه مسی را در خیلی از روستاهای کشور «لولهنگ» می‌گویند که مرکب از دو کلمه «لول یا لوله» نظیر «تنبوشه» و «هنگ» معهود می‌باشد، پس دخالت «هنگ» در کلمه‌ای که با جریان آب مربوط باشد، ممکن است صورتی دیگری هم داشته

است و یا داشته باشد.

این ایهام معنوی کلمه «فرهنگ» در شعر فارسی که به هیچ مورد مشخص خاصی محدود نمی‌گردد، در سده چهاردهم هجری زمینه آزاد و پهناور مناسبی را در اختیار و استعمال این کلمه در موارد مشابهی قرار داد. چنانکه به یادمی‌آورم در آغاز قرن حاضر، نخستین بار لفظ فرهنگ در کلاس درس زبان فرانسه در مقابل لفظ کولتور فرانسه به کار برده می‌شد اما در نوشته‌ها دیده نمی‌شد. تا آنکه بعد از تغییر نام وزارتخانه‌های کشور در سال ۱۳۱۳ شمسی از عنوانهای عربی به کلمه‌های آمیخته از فارسی و عربی، اسم وزارت معارف را به اتکای همان معنی معرفت وارد در فرهنگهای زبان فارسی، به نام وزارت فرهنگ مبدل ساختند و هنگام تأسیس آکادمی زبان فارسی که در آغاز امر به عنوان «مجمع لغوی» پیشنهاد شده بود، کلمه فرهنگستان را که در ترجمه فارسی کارنامه اردشیر عیناً در معنی پرورشگاه و آموزشگاه به کار رفته بود، برای نام آن مجمع برگزیدند زیرا کلمه‌ای مأنوس و اصیل و شیوا شناخته می‌شد.

شاید ذکر این مطلب خالی از فایده نباشد که ایجاد دستگاهی معتبر برای نظارت بر سرنوشت زبان فارسی مانند دستگاه‌های نظارت بر تعلیم و تربیت عمومی و تصنیف و تألیف و ترجمه و انتشار کتاب و مطبوعات و نظایر متعدد آنها همه از ره‌آوردهای تمدن و فرهنگ جدید اروپایی بوده و از روی نمونه‌های غربی آن اقتباس شده است.

مسأله نظارت بر زبان به وسیله آکادمی نخست در فرانسه و سپس مورد توجه افرادی فرهیخته و جهانبین در ایران هم مانند مصر قرار گرفته بود، ولی در نوشته‌های چاپ شده معروف زمان از آن نشانی ندیده بودم.

نخستین بار در سال ۱۳۰۴ شمسی شادروان کلنل علینقی وزیر مؤسس مدرسه عالی موسیقی یا موسیقار درصدد برآمد برای ایجاد مصطلحات فارسی در برابر الفاظ موسیقی فرنگی از هیئتی مرکب از ادبا و ارباب اطلاع استفاده کنند و جمعی از فضلا و شعرا و نویسندگان معروف روز را بدین کار دعوت نمود و دستگاہی به نام «آکادمی زبان و صنایع ظریفه ایران» در محل آن مدرسه برپا نمود. مرا که در زمستان همان سال به وسیله شادروان گل گلاب برای همکاری در استفاده از اوزان عروضی از مدرسه دارالفنون به مدرسه موسیقی دعوت شده بودم، مسئول ضبط و پاکنویس صورت مذاکرات آکادمی مزبور قرار داد تا صورت جلسات آن را که دبیر آکادمی در اثنای جلسه‌ها یادداشت نمی‌کرد از روی یادداشتها در دفتری بنویسم. تا آغاز بهار ۱۳۰۵ پنج یا شش جلسه آن راپاکنویس کردم که در ضمن مقابله دریافته بودند املاء برخی کلمات را اصلاح کرده‌ام مانند خشود و مسئول و اعلی و مبنی که تعداد آنها به بیش از ده کلمه می‌رسید. این امر مایه عدم رضایت دبیر آکادمی شد و به انتظار رفع این آزردهگی، موقع را غنیمت شمرده دنبال امتحان نهایی درس متوسط خود رفتم و کار مدرسه موسیقی را فرو گذاشتم.

در سال ۱۳۰۵ که درس ادبی دارالفنون به پایان رسید برای شرکت در تأسیس نخستین مدرسه متوسطه اهواز به خوزستان رفتم و دیگر از وجود و فعالیت آن آکادمی و مدرسه عالی موسیقی و دفتر مزبور بی‌خبر ماندم. چیزی که از زمان استنساخ صورت جلسه‌ها هنوز به یاد دارم و این است که در صورت حضور و غیاب اعضاء آکادمی اسامی شادروانان حاج شیخ محمدحسین شمس‌العلماء (قریب گرکانی) میرزا ابوالحسن خان فروغی، میرزا عبدالعظیم خان

قریب، حیدرعلی کمالی (شاعر اصفهانی) غلامرضا رشید یاسمی، حسین گل‌گلاب، سعید نفیسی، محمود عرفان، و حبیب‌الله آموزگار و شیخ محمدعلی طهرانی و میرزا علی‌اکبر دهخدا، در آن صورت‌ها ضبط شده بود و موضوع مذاکرات آن جلسه‌ها عموماً درباره ترتیب اساس و نظام و مقدمات کار آکادمی مزبور بود و ابداً کلمه‌ای و موضوعی که مفهوم ادبی و موسیقی و نقاشی داشته باشد، هنوز در میان نیامده بود.

آری در طی کمتر از بیست سال ما خود شاهد قبول و استعمال کلمه فرهنگ که پیش از آن جز در شعر و نشر ادبی مورد استعمال نداشت، متوالیاً در برابر کولتور فرانسه و یا الثقافه عربی و ادکاسیون فرانسه یا تعلیم و تربیت عربی و آکادمی فرانسه یا مجمع لغوی عربی بودیم. سرانجام بعد از تجزیه وزارت آموزش و پرورش و هنرهای زیبا و اوقاف به سه دستگاه جداگانه مصطلح وزارت آموزش برای قسمت معارف و مدارس به کار رفت و سایر امور فرهنگی مربوط وزارت فرهنگ و هنر انتقال و استقلال یافت.

این جانب که تفکیک امور تعلیمی را از مسائل دیگر فرهنگی در همان‌اوان ضمن مقاله‌ای پیشنهاد کرده بودم از نحوه این تجزیه که بر اساس ملاحظات خصوصی و شخصی صورت پذیرفت از نتیجه کار خود ناراضی شدم زیرا امری در غیر موقع مقتضی خود صورت پذیرفت و مجالی برای سنگین کردن بار پریشانی و بی‌سر و سامانی وضع فرهنگ و ادبیات کشور و زبان فارسی پیش آورد.



### یادداشت:

۱. کلمه انگ که صورتی دیگر از ریشه هنگ است هنوز در زبان فارسی متداول است و برای خط علامت و نشانی به کار می‌رود که روی کالاهای بازرگانی کشیده می‌شود تا جنس محتوی و جهات مربوط بدان را معین سازد.